

## مقدمه

کتابی را که پیش روی خود دارید، از روی نوار گفتگو و مباحثه بین کریشنامورتی و دکتر آلان آندرسون که خود در کتابی ثبت گردیده، ترجمه و چاپ شده است.

دکتر آلان آندرسون که استاد الهیات در دانشگاههای آمریکا میباشد، در پی چندین بار شرکت در جلسات عمومی سخنرانیهای کریشنامورتی، تصمیم گرفت که در مورد موضوعات اصلی مورد تاکید کریشنامورتی، صحبتی را با او پیش برد. این صحبتها دو هفته ادامه داشته و در هیجده قسمت تنظیم شده است.

دکتر آندرسون موضوع صحبت را از اشاره کریشنامورتی به نیاز انسان به تغییری بنیادین آغاز کرده و به این گفته کریشنامورتی اشاره میکند که دلیل شما برای طرح این نکته که انسان در روند این تغییر بهیچ وجه به علم و آگاهی و یا زمان نیازی ندارد، چیست.

کریشنامورتی این بحث را بصورتی پیش میبرد که از جایگاه سوال و جواب به گفتگویی دوستانه و همانند راهپیمائی در مسیری ناروشن پیش میرود. او مسئله را از این زاویه طرح میکند که انسان برای اینکه بتواند با مسائل خود برخورد کند، قبل از هرچیز میباید سوال و موضوعیت آن در درون خود را دقیقاً درک کند. اگر سوال صرفاً برای مباحثه ای آکادمیک مطرح باشد، طبعاً پاسخی آکادمیک و در محدوده جملاتی معین دریافت کرده و ربطی به روال زندگی طرفین نخواهد داشت. اما اگر صحبت برسر تغییر بنیادین در انسان است، طرفین مباحثه بعنوان انسانهایی درگیر این سوال، میبایست اجزاء مختلف آنرا دقیقاً شناخته و آنرا کاملاً برای خود بشکافند.

حالت دیگری که در این مباحثه کاملاً محرز است، تاکید به این نکته میباشد که هرانسانی تنها خود میتواند پاسخگوی سوالاتی باشد که در جان خودش جای میگیرد. پس ابتدا به ساکن یک سوال باید با جان فرد عجین باشد تا با بندبند کردن و موشکافی عمیق و جدی پاسخ درخور خودش را بیابد.

چگونگی پیشرفت این مباحثه همانطور که اشاره شد، همچون مباحثه دو دوست و همراه و همانند راهپیمائی در مسیری بسیار زیبا پیش میرود. بدینسان مطالعه این مباحثه نه برای دستیابی به پاسخی بر معضلات انسان، بلکه تحکیم توانائی خود برای شنیدنی بی شائبه به حرف دیگران است. میتوان حرفی را شنید و با جان خود و ادراک بنیادین خود متوجه شد که آیا آن حرف به دل می نشیند یا نه. دیگر هیچ.

تاکیدات ویژه کریشنامورتی عموماً به این نکته میباشد که نوع نگاه انسان به حیات خود

و بطور کلی به وجود، از اساس بر مبنایی قرار گرفته که ناشی از ساختار شعور و نقش زمان در آن میباشد. موجودیت روندی عمودی نیست، که مثلاً از نقطه الف به نقطه ب ختم گردد. وجود استمرار در اشکالی ثابت نیست. حرکت در محدوده مکان، خواه ناخواه به ضرورت وجود پارامتری همچون زمان میرسد. تصور عمومی و عادت شده از حیات بدینگونه است که هر واحد معین از موجودیت چه در اشکال جامدات، مایعات، موجودات زنده و غیره قائم به ذات خود هستند و وجود از مجموعه عددی و در کنار هم قرار داده شده آنها شکل میگیرد. این نگاه برای هر واحد از وجود تاریخچه و محل بروزی را دنبال میکند و متعاقباً دنبال منشاء حیات خواهیم رفت. حال چه منشاء حیات انسان در مدنظر باشد - که بجای خود تعابیر مذهبی گوناگونی را در طی تاریخ باصطلاح مدون از خود بجای میگذارد - یا هر موجود دیگر. علم و دانش تمام تلاش خود را در محدوده بررسی تک تک نموده‌های وجود میکند و بدینسان دنباله آنها را در سنگواره‌ها و غیره می‌جوید. اما فرای محدوده توانائی دید انسان که برای سهولت خود همه چیز را از یکدیگر مجزا و آنگاه در شکلی ثابت در نظر میگیرد، حیات روندی سیال داشته و در تمامی پهنه گیتی در یکدیگر ادغام میباشد. وحدت وجود موضوعی بوده که عرفان همواره در کش و قوس حس آن و یا ادراک آن بوده است. و آنگاه که وجود یگانه دیده، حس و مجسم گردد، آنگاه تفرقه‌ها و خطوط جدائی محو میشوند. موجودیت مرا از میز و صندلی، دیگر نمیتوان جدا نمود و فضای موجود بین ما در مفهوم مادی خود عامل پیوند تمامی وجود میگردد. این نگاه تمامی پهنه حیات را یگانه دیده و بدینسان قابلیت تجسم آن میرود تا نظم موجود در گستره حیات را حس نماید.

در مبحث فوق ما می‌بینیم که طرفین چگونه فراز و فرودهای تلاش انسانها برای حل معضلات موجود در مناسبات فی ما بین انسانها را بررسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند. یکی از مهمترین خطاهائی که بچشم می‌خورد تلاش انسانها برای بهتر کردن زندگی خود از طریق تاثیر گذاری در زندگی سایرین بوده است.

اگر ما بتوانیم با نگاهی بی‌پیرانه و مستقیم اوضاع کنونی جهان را در نظر بگیریم، ضرورت تغییر بنیادین در تمامی ساختار وجودی انسان اهمیتش را بما می‌نمایاند. آنگاه خود بعنوان یک انسان چگونگی این روند را میبایست در درون خود دنبال نماییم. این روند سفری از نقطه الف به نقطه ب نیست. این سفر درست از لحظه نگاه مستقیم به جهان شروع شده و فرد را در وضعیت تغییر قرار میدهد. تمایل به تغییر بنیادین، نشان کردن تصویری معین از انسان ایده آل نیست، حال چه آنرا انسانیت نام نهمیم و یا انسان برتر و از این قبیل. انسان از همان لحظه ای که تلاش میکند دنیا را بدون استفاده از هیچ چشم و بینش و ایده دیگری بنگرد، خود حیاتی زنده را

دنبال میکند و اینگونه زندگی کردن او را در بطن نظمی قرار میدهد که در تمامیت پهنه گیتی پیش میرود. چنین نظمی برای دستیابی به امکان تاثیر گذاری در وجود انسان، نیازمند پاکی و شفافیت ذهنی انسان میباشد. و ذهن انسان تا زمانیکه حامل ایده و اندیشه و خاطره و یاد و امثالهم است، تا زمانیکه با تمامی اجزاء وجود خود در پیوند زنده و مستقیم با پیرامون خود قرار ندارد، شفاف نخواهد بود.

حال این سوال مطرح میشود: آیا این کار امکان پذیر است؟ کریشنامورتی و متعاقباً دکتر آندرسون با چگونگی استدلالی که در این مباحث پیش برده اند، پاسخی مثبت بدان میدهند. ولیکن هیچکدام این توهم را دامن نمی زنند که موجودی زاده تصور انسان از بیرون از وجود او به کمک آمده و او را نجات خواهد داد. آری نجات انسان از گردابی که در آن دست و پا میزند، قبل از هرچیز دیدن عمیق و همه جانبه گرداب پیرامون خود بوده، آنگاه امکانات رهایی از گرداب، دقیقاً در درون همان حالت خودش را به او مینمایاند. که در بهترین حالت میتوان به این نکته تاکید نمود که تداوم حیات گرداب دقیقاً به عدم تلاش و هشیار نبودن انسان بستگی پیدا میکند و درست از لحظه ای که انسان پیرامون خود را بی پیرائه و بی واسطه مینگرد، گرداب فوق را از دستیابی به اصلی ترین امکانات حیات خود محروم میکند.

ترجمه این کتاب صرفاً اشتیاق خودم به شرکت در چنین مباحثه ای بوده و وقتی این کتاب را خواندم، تلاش کردم که انطباق آن در کلمات فارسی را بر روی کاغذ بیاورم. قصدم از این کار بهیچ وجه بیرون دادن مانیفست و از این قبیل نیست. اگر بتوان نگریست، میتوان آموخت. حال چه در نگاه به یک درخت باشد، به یک پرنده و یا به فراز و فرود نور خورشید در لابلای شاخه و برگها. اگر بتوان عمیقاً و بطور همه جانبه گوش کرد، میتوان خود را در مسیر امواج قرار داده تا بدون اینکه این امواج در ما جا گیر شده و بدینسان فاسد گردند، همواره سکوت و خلایق کامل برای دریافت امواج حیات باقی بماند. اگر بتوان نور را جذب کرد، میتوان آنگونه در مسیرش قرار گرفت که از درون ما بگذرد. و اگر بتوان با استفاده از کدهای نوشتاری امواجی را در درون خود شکل داد که نمود کلام نویسنده ای میباشد، آنگاه این کلمات نیز همچون آن امواج بدون هیچ مانعی از درون انسان عبور کرده و تنها چیزی که بجای می ماند بوی معطر آن خواهد بود و دیگر هیچ. بهمین ترتیب احساس خودم بمن اینطور میگوید که برای بسیاری افراد که با روند خودشناسی و یا با روند شناخت بطور عام درگیر میباشند، این مباحثه میتواند بجای خود بسیار شیرین جلوه کند. اگر چه ناتوانی من در بازتاب دقیق و مناسب کلام این دو نفر شاید نمود ملودی گوش خراشی باشد. با اینهمه ترجیحاً این اغماض را در دیده چنان خوانندگانی مجسم کرده و امید

بدین دارم که مرا برای چنین جسارتی معاف دارند.

تقی هلند \_ ۳۰ ژوئن ۲۰۰۰